

بررسی لوگوس/کلمه در مجادله‌های کلامی مسیحیان و مسلمانان در سده‌های نخستین قمری

منصور معتمدی^۱، ولی عبدی^{۲*}

استادیار دانشگاه فردوسی مشهد،^۱ دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران^۲
(تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۹/۲۰ - تاریخ پذیرش نهایی: ۹۰/۴/۲۸)

چکیده

«لوگوس» (Logos) درازنای تاریخ در فرهنگها و مکتبهای فلسفی و برخی از دینها از اهمیت بسیاری برخوردار بوده است. این مفهوم در فلسفه‌ی یونان باستان، یهودیت و مسیحیت به گونه‌ای برجسته به چشم می‌خورد. در مسیحیت، عیسی (ع) با «لوگوس» یکی گرفته شده، از سوی دیگر، در اسلام (در قرآن) نیز عیسی کلمه‌ی خداوند نامیده شده است. این مسأله همواره در روابط مسیحیان و مسلمانان به‌ویژه در مجادله‌های کلامی مناقشه‌برانگیز بوده است؛ چرا که از یک سو بزرگان مسیحیت شرقی مثل یوحنا دمشقی باور داشتند که کلمه نامیده شدن عیسی (ع) در قرآن همچون لوگوس بودن وی در انجیل یوحنا، دال بر ازلی و الوهی بودن او است. از سوی دیگر، متکلمان مسلمان همواره با تأکید بر قرآن، کلمه را به معنای «کن» قلمداد و هرگونه الوهیت و ازلیت را از وی سلب می‌کردند. همین فرآیند تا سده‌های بعدی نیز ادامه یافت، به گونه‌ای که قاضی عبدالجبار معتزلی در سده‌ی پنجم قمری، همان دیدگاه پیشین قبلی را درباره‌ی «کلمه» برگرفته است. افزون بر این، درباب کلمه نامیده شدن عیسی در قرآن از دیرباز میان پژوهشگران جای گفتگو بوده است. برخی پژوهشگران آن را همانند باور نسطوریان درباره‌ی لوگوس و حتی برگرفته از نسطوریه دانسته‌اند و برخی دیگر آن را مانند باور ابیونی‌ها قلمداد کرده‌اند. اما با بررسی منابع و مجادله‌های معتبر سده‌های نخستین قمری چنین برمی‌آید که کلمه در آیه‌های مسیح‌شناختی، بدون هیچ قصد و غرضی به کار رفته است و به دیگر سخن، برگرفته از نسطوریه نیست.

کلید واژه‌ها لوگوس، کلمه، مجادله‌های کلامی، مسیحیان نسطوری، ابوعیسی وراق

پیشینه‌ی بحث

بحث لوگوس/کلمه به طور تاریخی و مقایسه‌ای مورد بررسی قرار نگرفته است. اما در پژوهش‌های غربیان از جمله فلسفه‌ی علم کلام نوشته‌ی ولفسون به گونه‌ای کوتاه به این مسأله پرداخته شده است. به نظر ولفسون از یک سو، گزارش قرآن از کلمه تا اندازه‌ای مانند پاره‌ای از بندهای انجیل‌های لوقا و یوحنا است و از سوی دیگر، چون خدا بودن عیسی در قرآن رد شده، ولی در عین حال زاده‌شدن معجزه‌آسای او مورد تأیید قرار گرفته است، پس این نگرش قرآن مانند باور ابیونی‌ها است (Wolfson, 304-310). پژوهشگران غربی دیگری از قبیل توماس اوشاگنسی و جفری پریندر که از نوشته‌هایشان در ادامه بهره خواهیم گرفت نیز همچون ولفسون به بحث کلمه پرداخته‌اند.

اما به نظر می‌رسد که هر کدام از نوشته‌های پژوهشگران، کاستهایی دارد. یکی اینکه ولفسون در این زمینه به انگاره‌های مفسران مسلمان هیچ اشاره‌ای نکرده است. دو دیگر، از آثار مجادله‌ای نویسندگان مسیحی تنها به یک اثر یوحنا دمشقی و مناظره‌ی تیموتی با مهدی خلیفه‌ی عباسی پرداخته است. اوشاگنسی و تا اندازه‌ای پریندر، هر چند در بحث «کلمه» به انگاره‌های مفسران مسلمان اشاره کرده‌اند، اما هیچ کدام به مناظره‌های کلامی مسیحیان و مسلمانان نپرداخته‌اند. ولی ما در این نوشتار در آغاز به بررسی کلمه و مشتق‌های آن در قرآن و سپس به اندیشه‌های مفسران درباره‌ی کلمه پرداخته‌ایم و سرانجام به گونه‌ای مفصل، جایگاه کلمه/لوگوس را در تمام مجادله‌های کلامی معتبر سده‌های نخستین قمری و همچنین دلایل‌های هر دو طرف مسیحی و مسلمان را در این زمینه مورد بررسی قرار داده‌ایم و سرانجام به این نتیجه رهنمون شدیم که نزدیکی و گفتگوی دو دین مسیحیت و اسلام، دست کم در این حوزه، سخت و حتی ناممکن است.

طرح مسأله

شایان است که واژه‌ی «لوگوس» نه در قرآن آمده است و نه در هیچ یک از نوشته‌های مسلمانان. بلکه به جای آن، واژه‌های «کلمه» و «کلمة‌الله» به کار رفته است. همچنین باید خاطرنشان ساخت که در این مقاله گاهی عبارت «مسیح‌شناسی مبتنی بر لوگوس» (Logos Christology) به کار رفته که مقصود از آن، همان یکسان‌انگاری عیسی با «لوگوس» در انجیل یوحنا و با «کلمه» در قرآن است. در مسیحیت تنها در هجده بند نخست یا به عبارتی در مقدمه‌ی انجیل یوحنا میان عیسی و لوگوس این‌همانی صورت

گرفته است. در اسلام نیز تنها در سه آیه‌ی قرآن یعنی آل عمران، ۳۹، ۴۵ و نساء، ۱۷۱ مسأله‌ی یاد شده به چشم می‌خورد و این امر در تاریخ روابط مسیحیان و مسلمانان گفتگوها و مناقشه‌های بسیاری را برانگیخته است؛ زیرا متکلمان مسیحی (مثل تیموتی نسطوری، یوحنا دمشقی، بطریق یوحنا اول، کندی نسطوری و ...) ادعا می‌کردند که چون در قرآن، عیسی کلمه‌ی خداوند نامیده شده و از سوی دیگر چون در انجیل یوحنا نیز وی کلمه‌ی خداوند (لوگوس) شناسانده شده است، پس میان مسیحیان و مسلمانان در این زمینه هیچ اختلافی وجود ندارد و مسلمانان هم همان عقیده‌ی الهیات مسیحی در مورد الوهیت عیسی (ع) را دارند. ما در این مقاله آهنگ آن داریم تا با بررسی مجادله‌های کلامی مسیحیان و مسلمانان در سه سده‌ی نخستین قمری نشان دهیم که بحث کلمه/لوگوس در این مجادله‌ها از چه جایگاهی برخوردار بوده است و متکلمان هر دو سو، آن را چگونه توجیه یا به سخنی دیگر، چگونه با آن برخورد می‌کردند؟ مهمترین مجادله‌های کلامی مسیحیان و مسلمانان در سه سده‌ی نخستین قمری را پژوهشگری به نام نیومن گردآوری کرده است، و ما ضمن بررسی این مجموعه رسائل به آثار سایر متکلمان از قبیل ابو عیسی وراق و قاضی عبدالجبار هم خواهیم پرداخت.

کلمه و مشتق‌هایش در قرآن

پیش از ورود به بحث‌های کلامی، شایسته است که به گونه‌ای کوتاه درباره‌ی «کلمه» در قرآن توضیحاتی داده شود. خود واژه‌ی «کلمه» در قرآن در معناها و مفهومی گوناگونی به کار رفته است. گاهی به معنای سخن است که میان اهل کتاب و پیروان پیامبر یکی است و از آنان خواسته می‌شود که به سوی آن روی آورند (۶۴:۳). گاهی به معنای وعده‌ی پروردگار است (۱۹:۱۱). در جایی دیگر نیز به معنای مشابهی به کار رفته که به بنی‌اسرائیل داده شده و تحقق یافته است (۱۳۷:۷). در پاره‌ای موارد به معنای سخن و گفتار پروردگار (۱۲۹:۲۰؛ ۱۰۰:۲۳) و گاهی به معنای فرمان تحقق یافته‌ی خداوند است (۶:۴۰)، و گاه به مفهوم سخن جاویدان است (۲۸:۴۳). در جایی نیز به معنای سخن پاک است که مانند درخت پاک، ریشه‌اش ثابت و شاخه‌اش در آسمان است (۲۴:۱۴). افزون بر این، «کلمه» به صورت جمع (یعنی کلمات و کلم) نیز به کار رفته است. در جاهایی که به صورت جمع به کار رفته، گاهی به معنای هشدار (۳۷:۲)،

۱. درباره‌ی دفاعیه‌ها و ردیه‌های متکلمان مسیحی و مسلمان در سه قرن نخست هجری رک به:

Newmann, es, 175-176, 141, 144, 24-25.

وعده‌های خداوند (۶۴:۱۰)، سخنان و گفتارهای خداوند (۲۷:۱۰؛ ۱۲:۶۶؛ ۱۱۵:۶؛ ۲۷:۱۸؛ ۱۷۷:۸) است. «کلم» نیز در بعضی موارد به معنای عبارتها و سخنان خداوند است که یهودیان آن را جابه‌جا می‌کردند و به این خاطر در قرآن مورد سرزنش قرار گرفته‌اند (برای مثال، ۶۴:۴؛ ۱۳:۵؛ ۴۱:۵).

می‌بینیم که کلمه و دیگر مشتق‌هایش در قرآن در معناها و مفهوم‌های گوناگونی به کار رفته است. از نگرگاه طباطبایی، کلمه و کلمات در قرآن بر ذات خدا دلالت دارند، یعنی هیچ چیزی و هیچ رویدادی رخ نمی‌دهد مگر اینکه کاملاً آشکارا بر ذات خداوند دلالت داشته باشد، از این رو گفته می‌شود که کلمه‌ی اوست. به عبارتی واضح‌تر، به نظر وی کلمه در عرف و اصطلاح قرآن مخصوص اموری است که دلالتش بر ذات خداوند آشکار و روشن است (طباطبایی، ۱۳، ۶۷۷-۶۷۹). اما در سه آیه، مصداق کلمه، عیسی (ع) است. شایان گفتنی است که به طور کلی، قرآن از عیسی (ع) با احترام فراوانی یاد کرده است. نام و لقبهای وی، روی هم‌رفته سی و چهار بار در قرآن و عمدتاً در سوره‌های مدنی آمده است. بر روی هم، در قرآن شش لقب مهم و عمده به وی نسبت داده شده است: **مسیح** (از جمله در: آل عمران، ۳۹؛ نساء، ۱۵۷، ۱۷۱، ۱۷۲؛ مائده، ۱۷، ۷۲، ۷۵؛ توبه، ۳۰، ۳۱)، **عبد** (نساء، ۱۷۲)، **نبی** (مریم، ۳۰، ۳۱)، **رسول** (نساء، ۱۷۵؛ مائده، ۷۵)، **روح** (نساء، ۱۷۱؛ تحریم، ۱۲)، **کلمه** (آل عمران، ۳۹، ۴۵؛ نساء، ۱۷۱) (Parrinder, 30-45). درباره‌ی معنای «کلمه» در سه آیه‌ی آل عمران، ۳۹ و ۴۵؛ نساء، ۱۷۱ باید گفت که بیشتر مفسران مسلمان یکی اینکه آن را به مفهوم «کن» در نظر گرفته‌اند، دو دیگر، علت کلمه نامیده شدن عیسی در آیه‌های یاد شده را چگونگی زاده شدنش و راهنما بودن وی و سخن گفتنش در کودکی تفسیر کرده‌اند و ازین رهگذر با استناد به آل عمران، ۵۹ آفرینش عیسی را مانند آفرینش آدم قلمداد کرده‌اند (برای نمونه نک به: زمخشری، ۲۷۶/۱، ۲۷۸-۲۷۹، ۴۶۰؛ رازی، ۴۴۱/۲، ۴۴۷، ۳۴۸/۳؛ بیضاوی، ۱۷/۲، ۱۹، ۱۳۰؛ ۱۲، ۲۷۵-۲۷۶/۳، ۳۰۳-۳۰۱، ۲۴۴/۵). به عبارتی در این آیه‌ها هرچند عیسی کلمه نامیده شده، اما مفسران، کلمه را در این آیه‌ها به «کن» یا دستور آفرینشگر خداوند تفسیر کرده‌اند. البته به نظر برخی از پژوهشگران غربی، کلمه در آیه‌های مورد بحث، افزون بر معنای «کن» به مفهوم پیمان و میثاق الهی هم است (Radscheit, 541-548). به هر روی، کلمه در این آیه‌ها، خواه به معنای «کن» و خواه به مفهوم پیمان و میثاق الهی باشد، به روشنی با باورهای مسیحیان سنتی در تبیین است. اما با وجود این اختلاف و تفاوت، هنگامی که مسلمانان در اثر کشورگشاییها، هر

چه بیشتر با مسیحیان تماس پیدا کردند، از لحاظ فکری نیز میان آنان رویارویی‌های شان توجهی به وجود آمد و باهم درباره‌ی موضوعهای گوناگونی به مناظره و مجادله پرداختند. از جمله‌ی این گفتگوها، مسأله‌ی کلمه‌الله در قرآن است که از همان آغاز، مجادله‌ها و مناظره‌های شایان توجهی برانگیخته است. این مجادله‌ها به ویژه در سه سده‌ی نخستین قمری بسیار چشمگیر بود. در ادامه با بهره گرفتن از آثار مجادله‌ای و کتاب نیومن^۱ که دربرگیرنده‌ی همه‌ی رساله‌ها و گفتگوهای معتبر مجادله‌ای مسیحیان و مسلمانان در سه سده‌ی نخستین قمری است، نشان خواهیم داد که بحث کلمه در این مناظره‌ها و گفتگوها از چه جایگاهی برخوردار بوده است؟ چون همچنان که می‌دانیم در سوره‌های مائده، ۷۳؛ مریم، ۳۵-۳۶؛ بقره، ۱۱۵ باور مسیحیان درباره‌ی تثلیث و تجسد و پسر خدا بودن عیسی رد شده است و برداشت قرآنی از کلمه‌الله درباره‌ی عیسی با انگاره‌های مسیحیان سنتی در باب لوگوس، متفاوت است. در اینجا پرسشی پیش می‌آید و آن اینکه با توجه به این تفاوت ژرف، متکلمان مسیحی و مسلمان که مبنای هر دو، کتاب مقدس خود بوده، چگونه این مسأله را توجیه و تبیین کرده‌اند؟ در پاسخ به این دو پرسش، همه‌ی رساله‌های مجادله‌ای سده‌ی سوم را که نیومن گردآوری کرده است، مورد بررسی قرار خواهیم داد تا به پاسخ قانع کننده‌ای دست پیدا کنیم.

کلمه در مجادله‌های کلامی

ازلیت کلمه: تأیید و انکار

نخستین گفتگویی^۲ که میان مسیحیان و مسلمانان صورت گرفته، متعلق به سده‌ی نخست قمری است. در این گفتگو طرف مسیحی (یوحنا اول) به طرف مسلمان (عمرو عاص)، ازلی و ابدی بودن کلمه را گوشزد می‌کند و بعد از بیان کیستی و چیستی عیسی(ع)، توضیح می‌دهد که به نظر ما مسیحیان، عیسی هم خداوند و هم کلمه است، از خداوند پدر زاده شد و ازلی و بی‌آغاز است و در روزهای پایانی به خاطر نجات بشریت جسم گردید. همچنین تأکید می‌کند که پیامبران بنی‌اسرائیل پیش از عیسی، وی را می‌شناختند چون او کلمه‌ی ازلی خداوند است. بر روی هم، مضمونهای مسیح‌شناسی این رساله، عمدتاً بر الوهیت عیسی تمرکز یافته و پیرامون کلمه‌ی خداوند بودن وی

1. Newmann, N.A., *the Early Christian-Muslim Dialogue: A Collection of Documents from the First Islamic Centuries (632-900 A.D)*, Interdisciplinary Biblical Research Institute, 1993.

2. "Dialogue between the Patriarch John I and the Amir of Hagarenes".

چندان بحثی صورت نگرفته است (Newmann, 24-25). به جز یوحنا اول، سایر مجادله‌گران نیز بر ازلیت و هم‌جوهری کلمه با خداوند، تأکید می‌کردند. از جمله لئوی سوم^۱ در مکاتبه‌ای که با عمر دوم داشته، بر ازلیت و این‌همانی کلمه و عیسی و آفرینشگر بودن و حاکمیت کلمه تأکید می‌کند، در مقابل با این‌همانی لوگوس با کلمه‌ی گفتاری به شدت مخالفت می‌ورزد و اظهار می‌کند که در نزد ما مسیحیان کلمه همان است که کتاب مقدس پسر خدا می‌نامد و وی به طرز متفاوت از ذات خداوند مثل فرارزش پرتو نور از خورشید به وجود آمده است. در نتیجه، وی با خداوند هم‌جوهر است. لئو در اشاره به ازلیت کلمه مانند آباء کلیسا باور دارد که خداوند قبل از تجسد، احکام الهی را به پیامبران پیشین فرو خوانده است و به این خاطر وقتی عمر اتهام تحریف متون مقدس را به میان می‌آورد، وی در پاسخ می‌گوید چون پیامبران، هم در عهد قدیم و هم در عهد جدید ملهم از کلمه بوده‌اند، هیچ تناقضی در این کتب یافت نمی‌شود (Newmann, 65, 75-76).

اما مهمترین رساله‌های مجادله‌ای در سده‌های نخستین قمری متعلق به یوحنا دمشقی هستند، وی در این باره دو رساله‌ی بسیار ارزشمندی دارد. در واقع با توجه به مضمونشان می‌توان گفت در باب مسیح‌شناسی مبتنی بر لوگوس، مهمترین رساله در این مجموعه به حساب می‌آیند. افزون بر این، ظاهراً مسلمانان با بهره‌گیری از این دو منبع، از باور درست مسیحیان درباره‌ی تثلیث و تجسد داده‌هایی برگرفتند (Wolfson, 310-311) یوحنا^۲ در ایراد به مسلمانان (saracens)^۳ اظهار می‌کند در قرآن نیز عیسی، کلمه و روح خداوند نامیده شده (نساء، ۱۷۱) پس چرا ما را به ناسزا مشرکان (associators) قلمداد می‌کنید؟ و از آنجا که بر طبق باور وی، کلمه و روح از

1. "Correspondence Between Umar II and Leo III".

2. "John of Damascus: the Muslim Heresy".

۳. ساراسن (saracen) در اصل متشکل از (sarak) و (enos) یونانی است که نویسندگان متقدم غربی درباره‌ی اعراب به کار برده‌اند. در ریشه‌شناسی این واژه اختلاف نظر است. ریشه‌هایی از قبیل «شرق»، «سرق» (دستبرد زدن)، و «سوارق» (نام قبیله‌ای) برای آن پیشنهاد شده است. ساراسن در ابتدا در توصیف اعراب شمال غربی عربستان به کار می‌رفت اما بعد از مدتی درباره‌ی تمام اعرابی که خواه در داخل و خواه خارج از مرزهای روم بودند، به کار رفت. نویسندگان مسیحی در قرن چهارم از جمله اسیبوس (Eusebius) ساراسن‌ها را فرزندان اسماعیل و بنابراین فرزندان هاجر معرفی می‌کند. پس از پدیدار شدن اسلام نویسندگان اروپایی ساراسن را در وصف عرب، مسلمان یا هر دو به کار بردند. جالب است که بعد از ظهور عثمانی‌ها ساراسن را برای ترک به کار بردند. در نهایت در اروپای قرون وسطی ساراسن استعمالش را از دست داد و واژه‌های دیگری جایگزین آن گشت. برای اطلاع بیشتر رک به: (Shahid Irfan and Bosworth, Vol 9, 27-28).

همدیگر و همچنین از خداوند، جدایی‌ناپذیرند، تأکید می‌کند که اگر مسلمانان مثل مسیحیان اذعان کنند که کلمه در خداست، پس واضح است که کلمه خداست، اما اگر کلمه و روح را بیرون از خدا قلمداد کنند، در این صورت خداوند بدون عقل و حیات است و به نظر یوحنا مسلمانان به خاطر این باورشان خداوند را چندپاره کرده‌اند، بدین‌سان، آنان مثله‌کنندگان (mutilators) خداوند هستند (Newmann, 141). وی در رساله‌ی بعدیش که شامل گفتگوی خیالی میان یک مسیحی و یک مسلمان^۱ است نیز بر باور یاد شده تأکید می‌کند و از مسیحی می‌خواهد تا ساراسن را درباره‌ی باورشان به کلمه‌الله و روح‌الله بودن عیسی که در قرآن آمده مورد پرسش قرار دهد. اگر در این میان، مسلمان به ازلی و قدیم بودن کلمه اعتراف کند که با مسیحیان هم‌عقیده است، اما اگر بر آفریده بودن وی تأکید کند، باید توضیح دهد که چه کسی آنها را آفریده است؟ وی به اجبار خواهد گفت که خداوند کلمه و روح را خلق کرده است. در این صورت باید گفت پس زمانی بوده که خداوند بدون عقل (کلمه) و حیات (روح) بوده است. به عبارتی زمانی بوده که خداوند هیچ کدام از اینها را نداشته و در این صورت به نظر وی، شخص مسلمان به ناچار سپر خواهد انداخت (Newmann, 144).

دفاع از ازلیت کلمه، تنها مختص مسیحیان راست‌کیش نبوده بلکه مسیحیان نسطوری نیز در این باره با آنان هم‌عقیده بوده‌اند. این نکته به روشنی از گفتگویی که میان تیموتی نسطوری مسلک و خلیفه‌ی عباسی المهدی^۲ صورت گرفته، برمی‌آید. در این گفتگو که بیشتر حالت مناظره‌ای دارد، تیموتی اول بر عقیده‌ی نسطوریش درباره‌ی کلمه‌ی خدا بودن عیسی و پسر خدا بودن وی تأکید و اذعان می‌کند که کلمه جسم گردید تا جهانیان را نجات بخشد و در باب آفرینش ازلی تأکید می‌کند که وی از آن رو کلمه است که از پدر پیش از زمانها و جهانیان زاده شده است، مانند فراریزش نور از خورشید و از آن رو انسان است که از مریم باکره در یک برهه‌ی زمانی ویژه‌ای به وجود آمد. اما زاده شدنش از مادر نیز بی‌میانجی نطفه رخ داده است، به طور خلاصه، آفرینشش از پدر ازلی و از مادر زمانمند است. در پاسخ به پرسش خلیفه که اگر مسیح با توجه به ازلیت از خداوند پدر و با توجه به انسان بودنش از مریم باکره زاده شده، پس اینها دو موجود مستقل هستند، به شدت بر ازلیت کلمه و وحدانیت وی با خداوند تأکید می‌کند. کوتاه سخن آنکه، همه‌ی هم و غم تیموتی در این گفتگو اثبات این نکته است که هرچند

1. "John of Damascus: The Discussion of a Christian and a Saracen".

2. "Patriarch Timothy I and the Caliph Al- Mahdi".

مسیح هم کلمه و هم انسان است، اما کلمه و انسان بودنش هر دو یکی هستند و به هیچ روی، دو موجود و دو ذات مستقل و جدا نیستند و در پاسخ به خلیفه که آیا کلمه و روح از خدا جدایی پذیرند یا نه؟ مانند یوحنا دمشقی، با با دست یازیدن به الگوی نور و خورشید، ازلیت کلمه و روح را نشان می‌دهد، چون اگر کلمه و روح آفریده باشند، این نکته را می‌رساند که زمانی بوده خداوند بدون عقل (کلمه) و زندگی (روح) بوده است. بقیه‌ی این گفتگو به تثلیث و اثبات هم‌جوهری شخصهای تثلیث و در بحث مسیح‌شناسی بیشتر به شخصیت عیسی و الوهیت وی پرداخته شده است (Newmann, 175-176ff).

حتی مجادله‌گران در اثبات ازلیت کلمه پا را فراتر گذاشته و به بندهایی از عهدعتیق استناد می‌جستند که پیش از این، آیه‌های یاد شده بدین‌گونه مورد استناد قرار نگرفته است. از جمله شخصی به نام کندی نسطوری^۱ هم دست به این کار زده و هم به ازلی بودن روح‌القدس اشاره کرده است و و از این رهگذر، تأکید بر ازلی و الوهی بودن روح‌القدس نیز وارد مجادله‌ها و بحثهای کلامی شده است. کندی در رساله‌اش که در واقع نوعی دفاعیه است، محدث بودن کلمه را رد کرده و تأکید می‌کند که کلمه‌ی خداوند (پسر) ازلی و تأثرناپذیر است، وی در کنار کلمه، برای روح‌القدس نیز ازلیت قائل می‌شود و بعد به هم‌قدمی و هم‌جوهری شخصهای تثلیث می‌پردازد. نکته‌ی بسیار جالب توجه در دفاعیه این است که کندی درباره‌ی تثلیث به آیه‌هایی از عهدعتیق (مثلاً پیدایش، ۱: ۱ و ۲؛ ۱۸: ۲) استناد می‌جوید که پیش‌ترها آباء کلیسا در این زمینه این آیه‌ها را به این نحو مورد استفاده قرار نداده بودند. در کل برداشت آباء از آیه‌های یاد شده و مانند آنها (binitarian) بوده و نه (trinitarian). به عبارتی این آیه‌ها در انگاره‌های آنان اشاره به دو شخص تثلیث دارند نه سه شخص. سایر مطالب این دفاعیه، به دفاع از باور مسیحیان درباره‌ی خداوند و سپس به ایراد از عقاید مسلمانان درباره‌ی زندگی و رسالت محمد(ص) و تاریخ و ریشه‌ی قرآن و آداب و رسوم مسلمانان مربوط می‌شود. بدین‌سان، کمتر به بحث کلمه‌ی خداوند توجه شده است. اما باین‌حال، در بخشی از دفاعیه، افزون بر مطالب یادشده، اشاره شده که کلمه سازنده‌ی انسانها است همچنین توانایی چیرگی بر آسمانها و زمین و کل جهان را دارد ولی این توانایی را خداوند به وی ارزانی کرده است. نکته قابل توجه دیگر در دفاعیه این است که کلمه در روز واپسین، قاضی نهایی انسانها و فرشتگان خواهد بود. همچنان که اشاره خواهد شد، مسیحیان این نقش را در اثر مجادله‌هایشان با مسلمانان به کلمه نسبت داده‌اند

1. "The Apology of Al-Kindi".

(Newmann, 480-481, 419, 421).

انتساب نقش داوری به کلمه

در مجادله‌ها، گذشته از تأکید بر ازلیت و الوهیت کلمه، به عیسی نقش داوری هم منسوب شده است از جمله در گفتگویی که در اورشلیم^۱ در زمان عباسیان صورت گرفته، طرف مسیحی (راهب) به شخص مسلمان (شخصی اهل بصره) پیش از همه، اثبات تثلیث و هم‌قدمی و هم‌جوهری اشخاص تثلیث را یادآور می‌شود و سپس بر آفرینشگری و حاکمیت و آفرینش ازلی کلمه از خداوند تأکید می‌کند. بدین‌سان، راهب در بخشی از گفتگو با دست یازیدن به بندهایی از عهدعتیق و جدید، به اثبات انگاره‌های خویش می‌پردازد و به نظر وی، هرچند لوگوس، پسر نامیده شده، اما ارتباط وی با پدر از نوع ارتباط معمولی نیست، بلکه وی بدون هیچ جدایی از خداوند، صدور می‌یابد، نه خداوند پیش‌تر از کلمه و روح است و نه آنها پس از وی هستند، بلکه با خداوند هم‌قدمت هستند. البته در این گفتگو پافشاری بر الوهیت و آفرینشگری کلمه، از همه جنجالی‌تر است، به گونه‌ای که وقتی راهب مسیحی پی‌درپی تأکید می‌کند که عیسی که کلمه‌ی ازلی و آفرینشگرانه‌ی خداوند است خودش نیز هم آفریدگار و هم خداوند است و هم در روز واپسین به داوری خواهد نشست، با واکنش تند شخص بصری روبه‌رو می‌شود و بصری با استناد به نساء، ۱۷۱ بنده و پیامبر صرف بودن عیسی(ع) را خاطر نشان می‌سازد (Newmann, 297-298, 327-328).

در این گفتگو نکته‌ی جالب توجه همان انتساب نقش داوری به عیسی مسیح است چرا که این مسأله پیش‌ترها نزد آباء کلیسا از اهمیت چندانی برخوردار نبود. به نظر می‌رسد مسیحیان در توضیح این نقش به آیه‌هایی از خود قرآن اشاره می‌کردند و در این باره ظاهراً به سوره‌های بقره، ۲۱۰ و فجر، ۲۲ استناد می‌جستند (Sweetman, 12(1), 110). بعداً اشاره خواهد شد که مسلمانان نیز از انجیل یوحنا آیه‌هایی را دال بر انسان بودن عیسی تفسیر می‌کردند. با توجه به محتوای رساله‌های یاد شده، چنین درمی‌یابیم که داده‌های بیشتر نویسندگان، خواه مسیحی (به استثناء یوحنا دمشقی) و خواه مسلمان (به جز علی‌بن ربن طبری^۲) بر کتاب مقدس خود استوار بوده و به این خاطر دلایل هر دو طرف،

1. "Religious Dialogue of Jerusalem".

۲. علی بن ربن طبری (تولد، حدود ۱۵۸-۱۶۹ق) کتابی دارد با عنوان *کتاب الدین والدله* که تاریخ نگارش‌اش به زمان متوکل عباسی می‌رسد. وی که سریانی بوده و بعدها به اسلام گرویده، این اثر را در دفاع از ←

درون دینی است تا برون دینی. دیگر اینکه در این مجادله‌ها، بحث کلمه‌ی خداوند بودن عیسی، به‌رغم اهمیتش نسبت به الوهیت وی در حاشیه قرار دارد. به عبارتی، در مجادله‌ها هر وقت بحث مسیح‌شناسی مطرح شده، بیشتر از همه الوهیت وی مورد چالش قرار گرفته است. احتمالاً به این خاطر اندیشوران مسیحی آن زمان تمام هم و غم خود را به کار گرفتند تا خدا بودن «ابن» را اثبات کنند و در این راستا، همچنان که گذشت، به آیه‌هایی از عهدعتیق استناد می‌جستند که پیش از آن، هیچ کدام از آباء این آیه‌ها را به این گونه مورد توجه قرار نداده بودند. نتیجه‌ی دیگری که به دست می‌آید، این است که مسلمانان از همان اول با استناد به قرآن معتقد بودند که هرچند در قرآن عیسی کلمه‌ی خداوند نامیده شده ولی وی آفریده و محدث است، چنان که این نکته در گفتگوی دینی اورشلیم به چشم می‌خورد. البته ردیه‌نویسان در این باره، افزون بر قرآن از خود انجیل‌ها نیز سود می‌جستند. از جمله یوحنا، ۲۰: ۱۷ را دال بر بشر بودن پسر در نظر می‌گرفتند (Accad, 199-214).

در این زمینه، پژوهشگری غربی به نام توماس اوشاگنسی انگاره‌های شایان توجهی دارد. یکی اینکه به نظر وی، تفسیرهای مفسران مسلمان مبنی بر اینکه کلمه در آیه‌های مورد بحث به معنای «کن» است به همان مفهومی نیست که محمد(ص) در ذهنش داشته است. دو دیگر، وی بر این باور است که اگر کلمه بر طبق نظر مفسران همان «کن» باشد، در این صورت باید گفت برداشت قرآنی مانند باورهای نسطوریان در باب لوگوس است (O'shaughnessy, 20-29)، جالب است که یوحنا دمشقی نیز در سده‌های هفتم میلادی به این نکته اشاره کرده است. به نظر یوحنا، محمد(ص) به تأثیر از یهودیان، مسیحیان، آریوسیان و نسطوریان بدعت خویش را بنیاد نهاد؛ از یهودیان، باوری توحید مطلق، از آریوسیان باور به آفریده بودن کلمه و روح‌القدس و از نسطوریان باور به انسان بودن مسیح را برگرفت. چون نسطوریان نیز باور داشتند که مسیح صرفاً یک موجود انسانی است (Sahas, 73). به لحاظ تاریخی نیز مسیحیان نسطوری در عربستان پیش از محمد (ص) حضوری گسترده و پررنگ داشتند (Sweetman, 1(1) 2-.28) پس با توجه

→ باورهای مسلمانان درباره خداوند، نبوت و سایر آموزه‌ها به نگارش در آورده البته در طول رساله گاهی با لحنی انتقادی به عقاید مانویان و زرتشتیان نیز اشاره می‌کند و برای اثبات نبوت محمد(ص) آیاتی از عهدعتیق و جدید را دستاویز خود قرار داده است. به این نحو که از پیشگوییهای پیامبران بنی‌اسرائیل از جمله اشعیا، دانیال و ... و همچنین از پیشگویی‌های عیسی، سود جسته تا نبوت محمد(ص) را اثبات کند. خلاصه این کتاب در حقیقت نوعی دفاعیه است و چندان به بحث کلمه‌ی خداوند نپرداخته است (Newmann, 500)؛ ابن‌ربن طبری، به‌ویژه ۱۴۴، ۱۸۴، ۲۰۷-۲۰۸.

به این نکته‌ها، فرضیه‌ی اوشاگنسی شایان درنگ است اما سرانجام پس از بررسی این مجادله‌ها، خواه ناخواه این پرسش به ذهن می‌آید که اگر میان برداشت قرآن از کلمة‌الله و باور نسطوریان درباره‌ی لوگوس، همانندی بود، پس چرا این نکته مورد غفلت قرار گرفته است؟ به‌ویژه اینکه برخی مجادله‌گران مسیحی مانند تیموتی و کندی نسطوری بوده‌اند. اما با وجود این، برای طرف مسلمانان یادآور نشده‌اند که در باب کلمه میان ما نسطوریان و شما مسلمانان همانند وجود دارد. غرض این است که فرضیه‌های توماس اوشاگنسی مبنی بر اینکه «کن» قلمداد کردن کلمة‌الله در قرآن همانی نیست که محمد(ص) در ذهن داشته و همچنین اینکه پیامبر خدا کلمة‌الله را از نسطوریان گرفته کرده، بعید و دور از احتمال است. چون اگر چنانچه محمد(ص) از کلمه نامیدن عیسی، الوهیت وی را در نظر داشت، دست کم در مناظرها و مجادله‌های یاد شده، به این مسأله اشاره می‌شد در صورتی که الوهیت وی به شدت رد شده است. دیگر اینکه اگر میان باور نسطوریان و برداشت قرآن از کلمة‌الله همانندی وجود داشت یا آنگونه که یوحنا دمشقی گفته، محمد(ص) عقیده به محدث بودن پسر را از نسطوریان گرفته، به احتمال بسیار باید در این مجادله‌ها که متقدم‌ترین و معتبرترین منابع در این باره هستند مورد توجه قرار می‌گرفت. البته ظاهراً میان قرآن و پاره‌ای از باورهای مسیحیان نسطوری، همانندی به چشم می‌خورد، اما درباره‌ی مسأله‌ی مورد بحث، باید گفت که احتمالاً در عربستان زمان محمد(ص) کلمة‌الله لقب رایجی برای عیسی(ع) بوده و محمد(ص) بدون هیچ قصد و غرضی و بدون توجه به بار معنایی این اصطلاح، آن را برگرفته و به کار برده و همین مسأله در میان مسیحیان و مسلمانان بحثها و محاجه‌های فراوانی را برانگیخته است.

تا اینجا کاملاً هویدا شد که در مجادله‌های سه سده‌ی نخستین قمری، متکلمان مسلمان عمدتاً با تکیه بر قرآن، «کلمة‌الله» را به معنای «کن» قلمداد کرده و هرگونه الوهیت را از «کلمه/لوگوس» سلب کرده‌اند و در مقابل، متکلمان مسیحی عمدتاً با تکیه بر کتاب مقدس، بر الوهیت و ازلیت «کلمه/لوگوس» تأکید کرده‌اند. در ادامه برآنیم تا بحث «کلمه/لوگوس» را نزد دو متکلم معروف ابوعیسی وراق و قاضی عبدالجبار که به ترتیب به سده‌های سوم و پنجم قمری تعلق دارند، مورد بررسی قرار دهیم تا هویدا گردد که دیدگاه متکلمان بعدی مسلمان درباره‌ی کلمه چگونه بوده است. این دو متکلم به‌ویژه از این نظر دارای اهمیتند که برخلاف مجادله‌گران قبلی، داده‌هایشان درباره‌ی لوگوس و سایر آموزه‌های مسیحیت، عمدتاً برون‌دینی بوده است و بدین‌سان، در نقد الوهیت «کلمه» افزون، بر قرآن هم از کتاب مقدس مسیحیان و هم از دلایل عقلی سود جست‌ه‌اند.

دو متکلم معروف

الف: ابوعیسی وراق

افزون بر رساله‌هایی که نیومن گردآوری کرده، چند اثر ارزشمند و متقدمی نیز درباره‌ی موضوع مورد بررسی ما وجود دارد که بدون پرداختن به آنها نمی‌توان این بحث را به پایان برد. پیش‌تر یادآوری کردیم که داده‌های ردیه‌نویسان مسلمان در سده‌ی سوم قمری دست‌کم، در باب مسیح‌شناسی، بر قرآن استوار بوده و همچنین گفتیم که در این مناظرها بر پیامبر بودن عیسی بیشتر تأکید می‌شد تا بر کلمه بودن وی. به این خاطر مسلمانان می‌کوشیدند جنبه‌ی خدایی را از پسر سلب کنند و در مقابل، مسیحیان تمام هم و غم خود را به کار می‌گرفتند تا خدایی «ابن» را اثبات کنند. برای نمونه، جاحظ (۱۶۰-۲۵۵ق) در *الرد علی النصارى*، پسر خدا بودن عیسی را به معنای شأن و منزلت والای وی می‌داند همچنان‌که خداوند در قرآن ابراهیم را «خلیل‌الله» نامیده است. بدین قرار، پسر خدا بودن عیسی، به این معنا نیست که خداوند وی را پسر خود برگرفته، چون خداوند بزرگتر از آن است که پسری از صفتهای خویش داشته باشد و انسان کوچک‌تر از آن است که پسر خدا گردد (جاحظ، ۲۷۰-۲۷۳). اما در میانه‌ی سده‌ی سوم قمری، ردیه‌نویس بلند آوازه‌ای به‌نام ابوعیسی وراق (د ۲۴۷ق) کتابی با عنوان *الرد علی الأتحد*^۱ نوشته که داده‌های وی در این کتاب نه مبتنی بر قرآن بلکه برگرفته از کتاب مقدس مسیحیان است. وی در کتابش بیشتر بر چگونگی پسر خدا بودن عیسی در نظر سه فرقه‌ی نسطوریه، ملکیه و یعقوبیه اشاره کرده است. ناگفته نماند که پرداختن به نظرات سه فرقه‌ی یاد شده‌ی مسیحی در نوشته‌های ملل و نحل نویسان مسلمان پدیده‌ی رایجی بوده است. به عنوان نمونه، ابن‌حزم و شهرستانی که در سده‌ی پنجم می‌زیستند، هر دو در آثارشان هنگام پرداختن به باور مسیحیان، عمدتاً سه فرقه‌ی یاد شده را مورد توجه قرار داده‌اند (ابن‌حزم، ۴۸/۱ به بعد؛ شهرستانی، ۲۰۳-۲۰۷). جالب است که این سه فرقه در دیدگاه‌های خود در باب مسیح‌شناسی اختلاف نظر داشتند اما همگی درباره‌ی تثلیث دیدگاهی راست‌کیشانه داشتند (ولفسون، *بازتاب‌ها*، ۱۲۸-۱۳۰). خلاصه ابوعیسی وراق در این کتاب بر چگونگی پسر بودن عیسی در نظر سه فرقه‌ی نسطوریه، ملکیه و یعقوبیه اشاره کرده و از داده‌های کتاب چنین برمی‌آید که وی از اختلاف‌نظرهای فرقه‌های گوناگون مسیحی در باب اتحاد، چگونگی اتحاد و حلول به

۱. این کتاب را پژوهشگری به‌نام دیوید توماس چاپ و به انگلیسی ترجمه کرده است و به این خاطر در نوشتار حاضر به توماس ارجاع داده‌ایم.

خوبی آگاه بوده است، چرا که در جایی از کتابش ضمن تبیین عقاید فرق سه‌گانه درباره‌ی جوهر و اقنوم و ماسح و ممسوح و انسان کلی و انسان جزئی، اتحاد و چگونگی اتحاد را به چالش می‌کشد. ظاهراً این‌گونه مباحث یعنی به چالش کشیدن چگونگی اتحاد و پسر بودن عیسی سبب شده که در اواخر سده‌ی سوم کانون توجه مسیحیان سنتی درباره‌ی سرشت دوگانه‌ی مسیح به مسیر دیگری سوق یابد: تأکید بر پسر بودن عیسی (Thomas, 2002, 48-53). سرانجام می‌توان گفت این کتاب رده‌ای است بر تثلیث و تجسد در نظر سه فرقه‌ی یادشده و ابوعیسی پس از اشاره به چگونگی اتحاد کلمه با انسان حادث و تعریف انسان حادث در نزد فرقه‌های سه‌گانه، سرانجام پیشنهاد می‌کند که آنان بهتر است به جای واژه‌ی اتحاد، کلمه‌ی ترکیب را به کار ببرند و در باب مسیح‌شناسی اظهار می‌کند نسطوریان و اکثر یعقوبیه ادعا می‌کنند که پسر (کلمه) با انسان حادثی که از مریم زاده شده، اتحاد یافته است و ملکائیان معتقدند که پسر با انسان حادث اتحاد یافته است. منظور نسطوریان و اکثر یعقوبیه از انسان حادث، انسان واحد و شخص واحد است، چون برطبق نظر آنان، پسر در واقع با انسان جزئی و نه کلی اتحاد یافته است. اما منظور ملکائیان از انسان محدث جوهری است که برای همه‌ی انسانها مشترک است، چون برپایه‌ی دیدگاه آنان، پسر در واقع نه با انسان جزئی که با کلی اتحاد یافته است تا به پندار آنان همه را نجات بخشد (Ibid, 88). در ادامه به تعریف و بیان تفاوت اقنوم و جوهر در نگاه ملکیه، نسطوریه و یعقوبیه پرداخته و سپس به کشته و مصلوب شدن عیسی در نظر آنان اشاره می‌کند، از جمله اینکه برطبق باور نسطوریه، مصلوب شدن بر جنبه‌ی ناسوتی عیسی و به نظر ملکیه هم بر جنبه‌ی لاهوتی و هم بر جنبه‌ی ناسوتی وی و بر پایه‌ی انگاره‌های یعقوبیه، بر لاهوت وی رخ داد (Ibid, 92-95).

چنانچه پیداست، مضمونهای کتاب بیشتر بر مسأله‌ی اتحاد و چگونگی آن در نزد فرق سه‌گانه تمرکز یافته است. با این حال ابوعیسی در جایی از کتابش، بحث ازلیت کلمه را در نگاه آنان به چالش می‌کشد. به این‌گونه که می‌پرسد مریم چگونه ممکن است کلمه را بدون پدر و روح‌القدس به دنیا آورد، مگر اینکه بپذیریم کلمه از آنان جدا و وارد رحم مریم شد و به دنیا آمد. اگر کلمه از پدر و روح‌القدس جدا شد، پس می‌توان گفت از آنها مستقل و جدا گشته و از مکانی به مکانی جابه‌جا شده است. اگر از آنان جدا نشده همچنان که شما می‌پندارید، پس چگونه بدون پدر و روح‌القدس به این شرایط وارد شده است؟ چگونه بدون آنها کلمه و انسان کلی یکی و واحد گشته است؟ (Ibid, 145). در این استدلال ابوعیسی که فشرده‌ی آن را آوردیم، می‌بینیم که وی در

باب زاده شدن کلمه، باور جدایی را مطرح و بر آن تأکید می‌کند در حالی که آباء کلیسا پیش‌ترها با این باور به مخالفت برخاسته بودند، چون این باور، هم محدث بودن کلمه را در پی داشت و هم مانند انگاره‌های گنوسی‌ها^۱ در این باب بود. این برداشت ابوعیسی، خبر از آگاهیهای برون‌دینی وی می‌دهد، چه پیش از وی، هیچ کدام از مجادله‌گران مسلمان به مسأله و چگونگی زاده شدن یا صدور کلمه از پدر اشاره‌ای نکرده‌اند، زیرا آگاهیهایشان در این باره بر قرآن استوار بود و از این رهگذر، درون دینی بوده است.

نکته‌ی مهم دیگری که در استدلالهای ابوعیسی‌وراق به چشم می‌خورد، این است که وی، همچنان که گذشت، پس از اشاره به چگونگی اتحاد کلمه با انسان حادث و تعریف انسان حادث نزد فرقه‌های سه‌گانه، سرانجام پیشنهاد می‌کند که آنان بهتر است به جای واژه‌ی اتحاد، کلمه‌ی ترکیب را به کار ببرند. جالب است که حدوداً در دو سده‌ی بعد، قاضی ابوبکر باقلانی (د ۴۰۳ق) متکلم معروف اشعری در کتابش /تمهید اذعان می‌کند که مسیحیان یعقوبیه و نسطوریه درباب اتحاد به اختلاط و امتزاج معتقدند؛ یعنی کلمه با جسد مسیح مثل آب با شراب ترکیب شد و در ادامه به نقد و ابطال اعتقاد مسیحیان درباره‌ی اتحاد و چگونگی اتحاد می‌پردازد (باقلانی، ۸۶-۸۷). باید گفت باور ترکیب خواه متعلق به یعقوبیه و نسطوریه باشد و خواه به آنان نسبت داده شود، در هر صورت، در جهان مسیحیت مورد انکار بوده است. از جمله بوئتیوس^۲ (۴۸۰-۵۲۴ ق) اندیشور سرشناس مسیحی، رساله‌ای با عنوان برضد /تیکس و نسطوریوس نوشته است که این رساله در واقع یکی از متقدم‌ترین منابع در رد باورهای نسطوریه و مونوفیست‌ها به شمار می‌آید. وی در این رساله به این آموزه‌ی نسطوریوس که می‌گفت مسیح دارای دو اقنوم است، ایراد می‌گیرد. بوئتیوس بر این باور است که اعتقاد به دو اقنوم بودن مسیح، اتحاد را خدشه‌دار می‌کند، چون اگر مسیح دارای اقنوم الهی و انسانی باشد، در نهایت به این معناست که اتحاد وی با خداوند از نوع اختلاط و امتزاج (ترکیب)، (juxtaposition) است و اگر انسانیت مسیح از نوع ترکیب با الوهیت متحد شده، پس می‌توان گفت از

۱. گنوسی‌ها (Gnosticism) که در اوایل ظهور مسیحیت به‌ویژه در سده‌های اول و دوم میلادی حضوری گسترده داشتند، دارای عقاید و آراء متنوعی بودند. از جمله به ثنویت اعتقاد داشتند بدین ترتیب که بر طبق باور آنان جهان حاضر را ایزد دمیورگ خلق کرده و خدای والا نه با دمیورگ و نه با این جهان و جهانیان هیچ ارتباطی ندارد. اما یکی از بزرگان گنوسی به‌نام والن‌تینوس (تولد. ۱۱۰ م)، ملاء‌اعلی (pleroma) را مطرح کرد که به نظرش متشکل از سی ائون بود و یکی از ائون‌ها کلمه نام دارد که مخلوق ذهن است و در حقیقت از خدای والا انفصال یافته است. (برای آگاهی بیشتر تک: Jonas, 42, 178-181).

2. Boethius

ترکیب آنها هیچ چیزی به وجود نیامده است. بنابراین مسیح عدم (nothing) است (Boethius, chap. 4, 32). پس برطبق نظر بوئتیوس، باور به ترکیب به عدم و هیچ بودن عیسی مسیح می‌انجامد. بدین‌سان، معلوم می‌شود که پیشنهاد ابوعلیسی وراق محلی از اعراب ندارد.

تا اینجا روشن شد که ردیه‌نویسان مسلمان تا سده‌ی سوم قمری در باب مسیح‌شناسی مبتنی بر لوگوس، خواه آگاهی‌هایشان درون دینی بوده (مثل بیشتر متکلمان) و خواه برون‌دینی (مثل ابوعلیسی وراق) با استناد به آیه‌های قرآن، به طور کامل منکر الوهیت کلمه شده‌اند و با تکیه بر سوره‌ی نساء، ۱۷۱ عیسی(ع) را پیامبری همچون دیگر پیامبران و بنده‌ای همچون دیگر بندگان قلمداد کرده‌اند، اما هیچ کدام آشکارا نگفته‌اند که آیا منظور از کلمه‌الله که در قرآن درباب عیسی به کار رفته به معنای «کن» است یا نه؟ در هر صورت برای کلمه هیچ جنبه‌ی الوهی باور ندارند. در کل، مسلمانان در سه سده‌ی نخست قمری در برخوردی که با مسیحیان داشتند، با سه عقیده‌ی اصلی آنها یعنی باورشان درباب خداوند، تثلیث و تجسد و الوهیت پسر به شدت به مخالفت برخاستند و این مسأله به نوبه‌ی خود در میان مسیحیان باعث به وجود آمدن پاسخ‌هایی تازه به پرسشهای نوین شد و فقط بعدها یعنی از اواخر سده‌ی سوم قمری به بعد، مسأله‌هایی مانند تحریف کتاب مقدس نیز وارد مجادله‌ها شد (Thomas, Early ..., 231-254).

ب: قاضی عبدالجبار

هر چند عبدالجبار در زمره‌ی متکلمان سده‌ی سوم قمری نیست، بلکه متعلق به قرن پنجم است، اما در اینجا به دو دلیل به اندیشه‌های وی درباب کلمه پرداخته می‌شود. یکی اینکه وی از متکلمان بسیار مشهور دوران متقدم به شمار می‌آید و در نوشته‌هایش به طور مفصل به بحث کلمه اشاره کرده است و این کمک می‌کند تا معلوم شود که نویسندگان و متکلمان بعدی درباره‌ی کلمه چه دیدگاهی داشته‌اند. دو دیگر، او نیز مسأله‌ی وجود همانندی میان مسلمانان و مسیحیان نسطوری درباره‌ی کلمه را به چالش کشیده است. به‌ویژه دلیل دوم در اینجا برای ما از اهمیت زیادی برخوردار است؛ چون همچنان‌که اشاره شد، پاره‌ای از نویسندگان در این‌باره به تأثیرپذیری قرآن از مسیحیان نسطوری اشاره کرده‌اند و ما بر این انگاره، نقدهایی را وارد کردیم، و در ادامه نشان خواهیم داد که عبدالجبار در این‌باره چه نظری داشته است.

متکلمان بعدی در سده‌های بعد، همین سیر ردیه‌نویسان سده‌ی سوم قمری را کما بیش ادامه دادند و درباره‌ی لوگوس مسیحیت دیدگاهی مانند انگاره‌های آنان ارائه دادند. چرا که قاضی عبدالجبار (د ۴۱۵ق) متکلم مشهور معتزلی در سده‌های چهارم و پنجم قمری، باورهای مسیحیان را مانند نویسندگان سده‌ی سوم مورد توجه قرار داده و اشکالهایی همچون ایرادهای آنان وارد کرده است. وی در دو کتاب *تثبیت دلائل النبوة* و *المغنی فی ابواب التوحید و العدل* به باورهای مسیحیان پرداخته است. هرچند به گفته‌ی سعید رینولدز، عبدالجبار در تثبیت کمتر به دنبال نفی باورهای کلامی مسیحیان در باب تجسد و تثلیث است و بیشتر به این نکته پرداخته که مسیحیان در طول تاریخ، رسالت مسیح را دگرگون کرده‌اند (رینولدز، ۷۶-۱۰۶) اما شایان یادآوری است که وی در تثبیت به اتحاد، مصلوب شدن و کشته شدن عیسی از نگرانه سه فرقه-ی نسطوریه، ملکیه و یعقوبیه پرداخته و سپس انگاره‌های آنان را در این باب رد کرده است. به نظر وی ملکائیان معتقدند عیسی مسیح خدایی حق از خداوند حق و از جوهر پدرش است و واقعاً کشته شد و به صلیب کشیده شد. به نظر یعقوبیه مریم به خداوند باردار شد و بدین‌سان عیسی در مقام خداوند زاده شد و کشته شد. برطبق نظر نسطوریه مسیح مرکب از دو سرشت الهی و انسانی است و رویداد زاده شدن و مرگ، بر جنبه انسانی که همان ناسوتی است، رخ داد. اما نکته‌ی جالب توجه این است که عبدالجبار در تثبیت با مسأله‌ی همانندی میان باورهای نسطوریان و مسلمانان در باب مسیح شناسی به شدت مخالفت می‌ورزد و می‌گوید که باور نسطوریان درباره‌ی مسیح‌شناسی همچون انگاره‌های مسلمانان نیست بلکه مانند باورهای ملکائیان و یعقوبیه است. چون به نظر وی، نسطوریان نیز همانند ملکائیان و یعقوبیه معتقدند که عیسی خدایی حق از خداوند حق و از جوهر پدرش است و خدایی کامل از خداوند کامل است و همچنین براین باورند که جنبه‌ی لاهوتی عیسی از طرف پدر و جنبه‌ی ناسوتیش از سوی مادر است و وی از هر جنبه و لحاظ، زاده شده است. افزون بر این، می‌گوید در باورهای نسطوریان، خداوند زاده شده، در حالی که در باورهای مسلمانان، خداوند منزله مورد توجه و تکریم است. سرانجام می‌گوید که این سه فرقه معتقدند هنگامی که فرشته به مریم زمان بارداری را مژده داد، مسیح خدایی آفریدگار، روزی‌بخش و شایان پرستش گشت و خدا با وی اتحاد یافت و این اتحاد در حالت بارداری مریم و زاده شدن و خواب و مرگ نه از میان رفت و نه باطل شد و عیسی در تمام این احوال خداوند، پروردگار و معبود، آفریدگار و روزی‌بخش باقی ماند (نک: تثبیت، ۹۶/۱-۹۸). این استدلال

عبدالجبّار نشان می‌دهد که گویی در آن زمان‌ها نیز مباحثی درباره‌ی همانندی میان باور نسطوریان درباره‌ی مسیح‌شناسی و انگاره‌های مسلمانان در این باره مطرح بوده است. اما متکلمان مسلمان از جمله عبدالجبّار با این اندیشه به مخالفت برخاسته‌اند به عبارتی منکر همانندی شده‌اند و در مقابل، به تفاوت‌های بنیادی از جمله ذات دوگانه‌ی عیسی، الوهیت وی، چگونگی اتحاد و حلول پافشاری کرده‌اند.

عبدالجبّار در *المعنی* نیز هنگام پرداختن به عقاید نصاری به اختلاف و اتفاق نظر فرقه‌های سه‌گانه مسیحیت در باب جوهر و اقنوم، کلمه بودن پسر و چگونگی زاده شدنش اشاره کرده است. از جمله اینکه برخی از مسیحیان معتقدند کلمه همان دانش است و به این خاطر کلمه نامیده شد که با نطق ظاهر گشت و بعضی‌ها می‌گویند روح، توانایی است (نک: *المعنی*، ۸۱/۵-۸۵). سپس به ابطال باور مسیحیان درباره‌ی تثلیث، اتحاد و تجسد و باور یعقوبیه به جوهر یگانه‌ی عیسی و باور مسیحیان درباره معبود بودن «پسر» پرداخته است (همان، ۸۶/۵-۱۵۱). در نهایت باید گفت عبدالجبّار نیز در نوشته‌هایش همچون ردیه-نویسان عمدتاً اتحاد و تجسد را کانون توجه قرار داده و کمتر به لوگوس (کلمه) پرداخته ولی بر روی هم، الوهیت کلمه را رد کرده است. آنگونه که از نوشته‌های وی و همچنین دیگر متنها برمی‌آید، نویسندگان مسلمان در باب مسیح‌شناسی به کلمه‌الله بودن عیسی در قرآن چندان توجهی نکرده‌اند. گویی اصلاً در قرآن کلمه‌الله درباره عیسی به کار نرفته است اما در مقابل، تمام هم و غم خود را در رد الوهیت عیسی به کار گرفته‌اند.

شایان گفتن است که رد الوهیت کلمه در کلام اسلامی مختص عبدالجبّار یا ردیه‌نویسان سده‌ی سوم قمری نیست، چرا که کلاً در نزد مسلمانان کلمه، غیر از نظرها و بحث‌های بعدی که آن را با شخص پیامبر مرتبط ساخته‌اند، یک اصل متعالی و غیر شخصی است که به میانجیگری فرشته‌ای بر محمد(ص) القاء شده(قرآن) و همچنان که وجود صفتهای شخصی و انسان‌وار در ذات خداوند رد شده، کلمه‌ی انسان‌گونه نیز به کلی مورد انکار قرار گرفته است (Sweetman, 2(1), 122-156). اما با وجود رد و انکار ازلیت و الوهیت لوگوس مسیحیت، مسلمانان از همان نخست به تأثیر از آموزه‌ی لوگوس مسیحیت، قرآن را قدیم و آفریده قلمداد کردند و تقریباً همه‌ی مسلمانان از آغاز سده‌ی سوم قمری این باور را پذیرفتند (Noldeke, 58-59). این امر به نوبه‌ی خود مخالفت معتزلیان را برانگیخت چون به نظر آنها انتساب صفت انسان‌وار کلام به خداوند چیزی نبود مگر خدشه‌دار ساختن وحدانیت خداوند. در مقابل، اشاعره به قدیم بودن قرآن اعتقاد داشتند و به مرور، همین مناقشه‌ها باعث شد مسأله‌ی «کلام» در کلام

اسلامی به طور جدی مورد توجه قرار گیرد، به عبارتی کلام که در آغاز در بحث صفت‌های خداوند مطرح می‌شد رفته رفته به طور جداگانه مورد بحث قرار گرفت و کانون توجه بحث در اینجا حادث و قدیم بودن قرآن شد (Goldzeher, 97-100). شاید همین امر قاضی عبدالجبار را بر آن داشت تا یک جلد از *المعنی* را به حادث و قدیم بودن قرآن اختصاص دهد و به بحث کلام و رابطه‌ی کلام با متکلم و این‌همانی کلام و صوت بپردازد و اظهار کند که خداوند نه متکلم به نفس خویش یا به کلام قدیم بلکه متکلم به کلام محدث یعنی قرآن است (*المعنی*، ۷/ سراسر کتاب).

نتیجه

پس با توجه به مناظره‌های سده‌ی سوم و حتی سده‌ی پنجم قمری می‌توان گفت هرچند متکلمان و ردیه نویسان مسلمان به روشنی بیان نکرده‌اند که منظور از کلمه‌الله که در قرآن در باب عیسی به کار رفته به چه معنا است، اما با تکیه بر قرآن هم آن را به معنای «کن» در نظر گرفته‌اند و هم الوهیت و ازلیت‌ش را رد کرده‌اند. همچنین از هیچ کدام از بحث‌های فلسفی‌تری که در جهان مسیحیت به‌ویژه در نزد آباء کلیسا درباره‌ی هویت لوگوس، خاستگاه وی، چگونگی آفرینش و صدور و نقش نظام‌بخشی وی مطرح بود، در آثار مسلمانان به چشم نمی‌خورد. شاید به این خاطر است که مسلمانان با ذهنیت و معرفت پیشینی (*a priori*) کاملاً منکر شأن و منزلت الوهی کلمه شده‌اند. البته هرچند متکلمان مسلمان با تکیه بر قرآن کلمه را به معنای «کن» در نظر گرفته‌اند، اما بعدها دو تن از شاگردان نظام معتزلی یعنی ابن‌خابط و فضل حدثی به تأثیر از مسیحیان، کلمه را به همان معنایی قلمداد کردند که مسیحیان به کار می‌بردند. این دو شخص معتقد بودند که جهان دو آفرینشگر دارد؛ یکی قدیم یعنی خداوند و دیگری حادث؛ کلمه‌ی خداوند، مسیح عیسی بن‌مریم است که جهان به میانجیگری وی آفریده شده است و احمد بن خابط معتقد بود که مصداق آیه ۲۲ در سوره فجر عیسی مسیح است و همچنین وی مصداق حدیث «خداوند آدم را به صورت خود خلق کرد» را نیز عیسی مسیح می‌دانست. همچنین وی بر این باور بود که مسیح در روز قیامت کارهای انسانها را محاسبه می‌کند (ابن‌حزم، ۱۹۷/۴-۱۹۸). ولی در هر صورت باور غالب در سنت اسلامی تأکید بر محدث بودن کلمه و انکار الوهیت وی است. این امر به نظر می‌رسد به‌ویژه در ساحت کلام، شکاف ژرفی میان دو دین ایجاد کرده است. به عبارتی، گفتگوی اسلام و مسیحیت در حوزه‌ی کلام دست‌کم در باب مسیح‌شناسی ناممکن است. با

این حال، همچنان که گذشت بحث‌های مسیح‌شناسی مبتنی بر لوگوس حتی در قلمرو کلام، بر اسلام تأثیر گذاشته است و باز همانگونه که یاد کردیم، هرچند در قرآن، کلمه در سه آیه‌ی مسیح‌شناسی (آل عمران، ۳۹ و ۴۵؛ نساء، ۱۷۱) به معنای «کن» در نظر گرفته شده اما با توجه به همین آیه‌ها می‌توان از بازتاب آموزه‌ی لوگوس مسیحیت در کلام اسلامی آن هم بیشتر در معنای فیلونی و نه تثلیثی بحث کرد (Wansbrough, 77). با وجود تأثیر بحث‌های مسیح‌شناسی مبتنی بر لوگوس مسیحیت بر برداشت مسلمانان، نمی‌توان میان این دو دین در حوزه‌ی کلام پل ارتباطی ایجاد کرد.

در پایان باید گفت در مجادله‌های کلامی، بحث کلمه نامیده شدن عیسی (ع) در قرآن نسبت به الوهیت وی در حاشیه قرار گرفته است. به عبارتی در این مجادله‌ها، مسلمانان می‌کوشیدند با تکیه بر قرآن، الوهیت و ازلیت کلمه را رد کنند و در مقابل مسیحیان عزم خود را جزم می‌کردند با استناد به کتاب مقدس، پسر و خدا بودن عیسی (لوگوس) را نشان دهند. همچنین مسیحیان در اثر مجادله‌هایی که با مسلمانان داشتند، یکی اینکه برای عیسی (ع) نقش‌هایی معتقد شدند که پیش از آن در سنت مسیحیت برای وی چنین کارکردی نسبت داده نشده بود و جالب است که در این زمینه حتی به آیاتی از قرآن هم استناد می‌جستند، دو دیگر، در اثبات ازلیت و الوهیت کلمه به آیه‌هایی از کتاب مقدس اشاره می‌کردند که پیش از آن آباء کلیسا این آیه‌ها را به این‌گونه مورد توجه قرار نداده بودند. افزون‌براین، مجادله‌ها سبب شد که مسیحیان عمدتاً تأکید بر پسر بودن عیسی (کلمه) را کانون توجه خود قرار دهند. خلاصه مسلمانان با تکیه بر قرآن و حتی کتاب مقدس به طور کلی منکر الوهیت و ازلیت کلمه شده‌اند و مسیحیان با استناد به کتاب مقدس و حتی قرآن در پی اثبات الوهیت و ازلیت وی بوده‌اند و ناگفته پیداست که این مسأله در حوزه‌ی کلام میان دو دین شکاف ژرفی ایجاد کرده است. اما گویی در حوزه‌ی عرفان اسلامی می‌توان بین برداشت عارفان از انسان کامل و اندیشه‌های مسیحیان به‌ویژه آباء کلیسا در باب لوگوس به همانندیهای ژرف و شایان توجهی دست یافت که در مقاله‌ای جداگانه به این مبحث مهم خواهیم پرداخت.

فهرست منابع

۱. ابن حزم، علی بن احمد، *الفصل فی الملل و الاهواء و النحل*، بی‌جا، بی‌تا.
۲. ابن ربین طبری، علی، *الدین و الدولة فی اثبات نبوة النبی محمد (ص)*، حقه عادل نویهض، بیروت، دارالآفاق الجدیدة، ۱۳۹۳ش/۱۹۷۳م.

۳. ابن الباقلانی، امام ابوبکر محمد بن الطیب، التمهید فی الرد علی الملحدۃ المعطلة و الرافضة و الخوارج و المعتزلة، قدم له، محمود محمد الخضیری و محمد عبدالهادی ابووریده، دارالفکر العربی، ۱۳۶۶هـ / ۱۹۴۷م.
۴. بیضاوی، عمر بن محمد الشیرازی، تفسیر انوار التنزیل و اسرار التأویل، تحشیه ابوالفضل القرشی، بیروت، موسسه شعبان للنشر و التوزیع، بی تا.
۵. جاحظ، «الرد علی النصارى»، رسائل الجاحظ: الرسائل الكلامية - كشاف آثار الجاحظ، تحقیق، علی ابوملحم، بیروت، ۱۴۲۱ش / ۲۰۰۰م.
۶. رازی، فخرالدین، تفسیر الکبیر، دارالفکر، ۱۳۹۸ش / ۱۹۷۸م.
۷. رینولدز، جبرئیل سعید، «آیا تثبیت دلایل النبوهی عبدالجبار را می توان منبعی جدید برای تاریخ مسیحیت دانست؟»، ترجمه‌ی منصور معتمدی، معارف، دوره‌ی بیستم، ش ۳، آذر - اسفند ۱۳۸۲ش.
۸. زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر، کشف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل، بی جا، بی تا.
۹. سیار، پیروز (مترجم)، عهد جدید براساس کتاب مقدس اورشلیم، نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۸۷ش.
۱۰. شهرستانی، عبدالکریم، الملل و النحل، تحقیق محمد بن فتح الله بدران، مکتبه الانجلو المصریة، بی تا.
۱۱. طباطبایی، محمدحسین، تفسیرالمیزان، ترجمه‌ی سید محمدباقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.
۱۲. عبدالباقی، محمدفواد، المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم، دارالکتب المصریة، ۱۳۶۴ش.
۱۳. قاضی عبدالجبار، ابی الحسن، تثبیت دلایل النبوه، تحقیق عبدالکریم عثمان، دارلعبیه، بی تا.
۱۴. _____، المعنی فی ابواب التوحید و العدل، تحقیق محمود محمد الخضیری، الموسسه المصریة العامه للتألیف و الأنباء و النشر، ۱۹۵۸م.
۱۵. ولفسون، هری اوسترین، بازتاب‌های کلام اسلامی در فلسفه‌ی یهودی، ترجمه‌ی علی شهبازی، مرکز مطالعات و تحقیقات و ادیان و مذاهب، ۱۳۸۷ش.
16. *The Holy Book* (King James Version, New York, 1611.Reprint, 1816).
17. Accad, Martin, "The Ultimate Proof-Text: The Interpretation of John 20:17 in Muslim-Christian Dialogue (2/8th centuries)", *Christians at the Heart of Islamic Rule*, ed. by David Thomas, Brill: Leiden, 2003.
18. Boethius, Ancius, *a Treatise against Eutyches and Nestorius*, trans. by Stewart, H. F., Christian Classics EtheralLibrary, 2000.

19. Goldzeher, Ignaz, *Introduction to Islamic Theology and Law*, trans. by Andras and Ruth Hamori, Prineston University Press, 1910.
20. Jonas, Hans, *the Gnostic Religion: The Message of the Alien God and the Beginning of Christianity*, Boston, 1963.
21. Newmann, N.A., *the Early Christian-Muslim Dialogue: A Collection of Documents from the First Islamic Centuries (632-900 A.D)*, Interdisciplinary Biblical Research Institute, 1993.
22. Noldeke, Theodore, *Sketches from Eastern History*, trans. by Sutherland, Beirut: Khyats, 1963.
23. O'shaughnessy, Thomas, *the Koranic Concept of the Word of God*, Roma: PontificioInstiuto, 1948.
24. Parrinder, Geoffrey, *Jesus in the Quran*, London, 1965.
25. Radscheit, Matthias, "Word of God", *Encyclopedia of Quran*, ed. by Jane Dammen McAuliffe, Leiden: Brill, 2001, Vol. 5.
26. Sahas, Daniel, *John of Damscus on Islam*, Leiden: Brill, 1927.
27. ShahidIrfan and Bosworth C.H., "Saracens", *Encyclopedia of Islam*, Vol. 9.
28. Sweetman, Windrow, *Islam and Christian Theology*, Lutterworth Press, Part 1, vols. 1 and 2, 1945, part 2, vols 1 and 2, 1947.
29. Thomas, David, *Early Muslim Polimic against Christianity: Abu Isa al-Warraq's Against the Incarnation*, Cambridge University Press, 2002.
30. _____, "Early Muslim Responses to Christianity", *Christians at the Islamic Rule*, ed. by David Thomas, pp. 231-254.
31. Wansbrough, John, *Quranic Studies: Sourses and Methods of Scriptural Interpretation*, Oxford University Press, 1977.
32. Wolfson, Harry Ausryn., *the Philosophy of the Kalam*, Harvard University Press, 1979.